

متن پرسش

با عرض سلام و آرزوی توفیقات روزافزون برای استاد گرامی، چند سوال داشتم از شما ۱. شما در کتاب از برهان تا عرفان درباره برهان صدیقین گفته اید که این برهان مدعی است برای اثبات وجود خداوند نیاز به هیچ مقدمه و واسطه ای نیست. و بالاتر از برهان امکان و وجوب است. در حالی که اگر به متن برهان صدیقین که توسط شما تقریر شده دقت کنیم؛ می بینیم که در این برهان هم ابتدا کار را از موجود و نه وجود شروع می کنیم. و گفته شده که "موجودات" اطراف ما یا باید عین وجود باشند و یا به عین وجودی ختم بشوند. بنده اصل برهان صدیقین ملاصدرا را در اسفار ندیده ام. ولی طبق تقریر شما، ادعای برهان با خود برهان ناسازگاری دارد و باز هم در اینجا پای موجود و نظر به موجود در میان است. یعنی نظر به موجود، تقدم دارد بر نظر به وجود. خواستم در این زمینه توضیحاتی بفرمایید. ۲. شما در کتاب فرهنگ مدرنیته و توهم و البته به طور پراکنده در بقیه گفته ها و آثار خود و به تاسی از فلسفه اسلامی، از دوگانه هستی و چیستی سخن گفته اید و چیستی را جنبه عدمی شیء و ماهیت را حد وجود دانسته اید. این نگاه، برکات و ثمرات خود را دارد. بنده هم مدتی با آن اقناع می شدم. اما به نظر می رسد چنین نگاهی تا حدی نادقیق و زمخت می باشد. طبق این نگاه، دیگر فرقی میان یک پیراهن و یا فرش خوش رنگ و دل انگیز با یک پیراهن و یا تصویر زشت و بدرنگ نیست. چرا که در هر دو، زنگ جنبه عدمی شیء هست؛ بر طبق مثال منشور و نور بی رنگ. در حالی که بنده فکر می کنم سیطره چنین نگاهی باعث می شود تا ما نتوانیم بسیاری از زیبایی ها و ظرافت های عالم ماده را ببینیم. چرا که این امور، جنبه عدمی آن هاست و ما باید به وجود و هستی شان نظر بیندازیم. مثلا ما می توانیم از رنگ سبز درختان در جنگل، به طراوت خود وجود منتقل بشویم. در حالی که هستی درخت با هستی یک شیء معمولی تر، تفاوتی ندارد. نمی دانم تا چه حد این اشکال بنده را وارد می دانید و راه حل شما برای رفع این مشکل چیست؟ شاید نیاز باشد دیوار میان چیستی و هستی اشیاء برداشته شود. ۳. در بحث تشکیک وجود، کل عالم ماده یک مرتبه از وجود به حساب می آید. در حالی که به نظر می رسد این نگاه هم در عین راه گشا بودن، زمخت و ناپخته است. درست است که به اعتبار مجرد نبودن، تمام عالم ماده را می توان یک مرتبه از وجود به حساب آورد؛ اما شاید بتوان از منظرهای دیگر این نگاه را زیر سوال برد. مثلا از منظر عدم تعین. یعنی به این اعتبار که وجود امری بی تعین و بی صورت است؛ به نظرم باید میان مثلا نور بی رنگ و سنگ و یا نور آبی تفاوت قائل شد. چرا که نور بی رنگ مادی امری بی صورت و بی تعین است و همین امر باعث شده که ظرفیت بالایی برای تمثیل های عرفانی داشته باشد. یعنی خود عالم ماده را نمی توان یک دست دید.

می خواستم نظر شما در این رابطه را نیز جویا شوم. ۴. فکر می کنم بر خلاف گفته شما که تفکر اصالت وجودی ملاصدرا را بالاترین تفکر می دانید؛ تفکری بالاتر از آن هم وجود دارد و البته خودتان هم با این تفکر آشنایی کافی دارید و آن هم تفکر معنوی-تاریخی است که در واقع در آن اصالت نه با وجود، که با "ظهور تاریخی وجود" است و به واقع آن چه که در صحنه است، نه وجود، که "تقدیر وجود" است. به نظرم این تفکر، حقیقی ترین تفکر است و فکر می کنم تعلق و یا شاید تعصب شما به تفکر ملاصدرا این اجازه را به شما نداده که به این ضعف بنیادی و اساسی حکمت متعالیه و فلسفه اسلامی - که در نهایت بیرون از تاریخ متافیزیک نیست - ؛ به طور جدی اشاره کنید. فکر می کنم ناتوانی اصحاب فلسفه اسلامی در شنیدن ندای وجود در این تاریخ و بیرون از تاریخ بودن قریب به اتفاق آن ها، خود گواه محکمی بر ضعف بنیادین تفکر صدرایی و فلسفه اسلامی باشد. ۵. در مورد نسبت حرکت جوهری و حرکت مکانی سوالی داشتم. آیا می توان گفت حرکت مکانی به این دلیل در عالم ماده وجود دارد که در ذات این عالم حرکت هست. (یا ذاتش عین حرکت هست.) آیا عقلا محال است که مرتبه ای از وجود در صحنه باشد؛ که حرکت جوهری داشته باشد؛ اما حرکت مکانی نداشته باشد؟ و همچنین برعکس آن. یعنی آیا عقلا محال است که در مرتبه ای از وجود، ما حرکت جوهری نداشته باشیم؛ اما حرکت مکانی داشته باشیم؟ این سوال را از این جهت می پرسم که شما در ابتدای جزوه حرکت جوهری تان گفته بودید که بحث حرکت جوهری می تواند در این زمانه سرعت و شتاب، تحلیل خوبی در مورد حرکت و نسبت آن با ذات عالم ماده به ما بدهد. یعنی به نوعی خواسته بودید میان حرکت مکانی و حرکت جوهری، ارتباط برقرار کنید. ۶. در برهان صدیقین و فضای عرفانی، برای نشان دادن نسبت میان مخلوقات (عالم) با خداوند، از مثال دریا و موج استفاده می شود. اما بنده فکر می کنم با توجه به عدم تشکیک ذاتی وجود، این مثال چندان به صواب نیست. نسبت میان حق و خلق را شاید بتوان به مانند نسبت میان "معنای عقلی" و "کلماتی" است که ما بر زبان می آوریم. یعنی وجود، امری "مطلقا دیگر" است و وجود و موجود، از دو جنس اند در نهایت. اگر چه وجود با مخلوقات هست، اما یگانه با آن ها نیست. همانند معنای عقلی که همراه با کلمات هست. اما یگانه با آن نیست. در حالی که مثال موج و دریا خیلی نمی تواند این "دیگر بودن وجود" را بنمایاند. با تشکر از شما

متن پاسخ

باسمه تعالی: سلام علیکم: ۱- همین که از موجود، نظر به وجود مطلق شود دیگر هیچ مقدمه‌ی عقلانی در میان نیست و به تعبیر علامه‌ی طباطبایی در تقریر «برهان صدیقین» در کتاب «اصول فلسفه»، «کافی است سופسطائی نباشیم» یعنی همین که به واقعیت اطراف آگاه هستیم، می‌توانیم عین وجود را بیابیم ۲- عنایت داشته باشید در آن جا که گفته می‌شود ماهیت، حدّ وجود است؛ نمی‌خواهد ماهیت را به عنوان مظهر وجود نفی کند ۳- عالم ماده از نظر وجود، پایین‌ترین مرتبه‌ی وجود است ولی از نظر مظهریت کمال، یکسان نیست. مثل شدت مظهریت چشم نسبت به کف پا در نشان دادن

حالات نفس. ملاصدرا تحت عنوان «تفاوت مشهودبودن مخلوقات» این بحث را دنبال کرده است ۴-
اگر صدرا در وجودشناسی درست درک شود، اتفاقاً بهترین مبنا برای فهم وجود در آینده‌ی تاریخ سخن او
خواهد بود در آن حدّ که هایدگر نیز از بحث هستی و زمان در شخصیت متأخر خود به هستی و تاریخ
نظر می‌کند، یعنی وجود حقیقی در آینده‌ی تاریخ خود را به شکل حضوری و آزاد از انتزاعیات نشان
می‌دهد و این از برکات تفکر صدرايي است به شرطی که با نگاه مشائی‌گری، صدرا را مطالعه نکنیم ۵-
اساساً وقتی حرکت مکانی یک حرکت عرضی باشد، مسلم ذاتی که محل پذیرش چنین حرکتی است
که باید عین حرکت باشد در میان است ۶- ذات حق، تشکیکی نیست ولی وجود، تشکیکی است و
بحث در مورد وجود است، نه ذات حق. موفق باشید